

باب چهارم: لوح مبارک در جواب سائل از بسیط الحقیقه .

حضرت بهاء الله

اصلی فارسی



من آثار حضرت بهاء الله - مائده آسمانی، جلد ۷، صفحه 140 - 147

باب چهارم: لوح مبارک در جواب سائل از بسیط الحقیقه قوله تعالی :

هو الله تعالی شأنه العظمة و الکبرياء

"و ما سئل السائل فی قول الحکماء بسیط الحقیقه کل الاشياء قل فاعلم ان المقصود من الاشياء من هذا المقام لم یکن الا الوجود و کمالات الوجود من حیث هو وجود و من الکل الواجد و هذا کل لا یدکر عنده بعض و لا یقابله جز و الحاصل ان البسیط الحقیقه لما کان بسیطاً من جمیع الجهات انه واجد و مستجمع بجمیع کمالات لا حد و لا نهیة لها چنانچه فرموده اند لیس لصنعه حد محدود بلسان پارسی ذکر میشود مقصود حکیم از اشياء در عبارت مذکوره کمالات وجود من حیث هو وجود است و از کل دارائی یعنی واجد و مستجمع جمیع کمالات نامتناهیة است بنحو بساطت و امثال این بیانات در مقامات ذکر توحید و قوت و شدت وجود ذکر کرده اند مقصود حکیم این نبوده که واجب الوجود منحل بوجودات غیر متناهیة شده سبحانه سبحانه عن ذلک چنانچه خود حکماء گفته اند بسیط الحقیقه کل الاشياء و لیس بشيء من الاشياء و فی مقام آخر انوار بسیط الحقیقه تری فی کل الاشياء و این ببصر باصر و نظر ناظر منوط است ابصار حدیده در کل اشياء آیات احدیه را مشاهده مینمایند چه که جمیع اشياء مظاهر اسماء الهیه بوده و هستند و حق لم یزل و لا یزال مقدس از صعود و نزول و حدود و اقتران و ارتباط بوده و خواهد بود و اشياء در امکانه حدود موجود و مشهود چنانچه گفته اند لما کان وجود الواجب فی کمال القوة و الشدة لو یجوز ینحل بوجودات غیر متناهیة ولكن لا یجوز فما انحل در این



ORIGINAL

بیان سخن بسیار است و مقصود حکماء اگر بتمامه اظهار رود مطلب بطول انجامد چون قلوب احرار لطیف و رقیق مشاهده میشود لذا قلم مختار باختصار اکتفا نمود دو مقام در توحید مشاهده میشود توحید وجودی و آن این است که کل را بلا نفی میکنند و حق را بالا ثابت یعنی غیر حق را موجود نمیدانند باین معنی که کل نزد ظهور و ذکر او فنای محض بوده و خواهند بود کل شیء هالک الا وجهه یعنی مع وجود او احدی قابل وجود نه و ذکر وجود بر او نمیشود چنانچه فرموده اند کان الله و لم یکن معه شیء و الان یكون بمثل ما قد کان مع آنکه مشاهده میشود که اشیاء موجود بوده و هستند مقصود آنکه در ساحت او هیچ شیئی وجود نداشته و ندارد در توحید وجودی کل هالک و فانی و وجهه که حق است دائم و باقی و توحید شهودی آن است که در کل شیء آیات احدیه و ظهورات صمدانیه و تجلیات نور فردانیه مشاهده شود چنانچه در کتاب الهی نازل سنرهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم در این مقام در کل شیء تجلیات آیات بسیط الحقیقه مشهود و هویدا مقصود حکیم این نبوده که حق منحل بوجودات نامتناهی شده تعالی تعالی من ان یخل بشیء او یحد بحد او یقترن بما فی الابداع لم یزل کان مقدسا عن دونه و منزها عما سواه نشهد انه کان واحدا فی ذاته و واحدا فی صفاته و کل فی قبضة قدرته المهيمنة علی العالمین و در مقامی کل ما ذکر او یدکر یرجع الی الذکر الاول چه که حق جل و عز غیب منیع لا یدرک است در این مقام کان و یكون مقدسا عن الاذکار و الاسماء و منزها عما یدرک که اهل الانشاء السبیل مسدود و الطلب مردود لذا آنچه اذکار بدیعه و اوصاف منیعه که از لسان ظاهر و از قلم جاری است بکلمه علیا و قلم اعلی و ذروه اولی و وطن حقیقی و مطلع ظهور رحمانی راجع میشود اوست مصدر توحید و مظهر نور تفرید و تجرید در این مقام کل الاسماء الحسنی و الصفات العلیا ترجع الیه و لا تجاوز عنه کما ذکر ان الغیب هو مقدس عن الاذکار کلها و مقرر نور توحید اگر چه در ظاهر موسوم باسم و محدود بحدود مشاهده میشود ولکن در باطن بسیط مقدس از حدود بوده و این بسیط اضافی و نسبی است نه بسیط من کل الجهات در این مقام معنی چنین میشود یعنی کلمه اولیه و مطلع نور احدیه مربی کل اشیاء است و دارای کمالات لا تخصی و از برای این کلمه در این مقام بیانی در کائنات عصمت مستور و در لوح حفیظ مسطور لا ینبغی ذکره فی الحین عسی الله ان یأتی به انه هو العلیم الخبیر .

و دیگر اعتراض بعضی بر قول حکیم من غیر دلیل بوده چه که مقصود قائل را ادراک نموده اند فی الحقیقه نمیتوان بظاهر قول کفایت نمود و بشماتت بر خاست مگر در کلمات نفوسیکه متجاهر بکفر و شرک باشند قول چنین نفوس قابل تأویل نه و حکماء فرق مختلفه بوده و هستند بعضی آنچه ذکر نموده اند از کتب انبیاء استنباط کرده اند و اول من تدرس بالحکمة هو ادریس لذا سمی بهذا الاسم و او را هر مس نیز گفته اند در هر لسان با سمی موسوم است و در هر فنی از فنون حکمت بیانات وافیه و کافیه فرموده اند و بعد از او بلینوس از الواح هر مسیه استخراج بعضی علم نموده و اکثر حکماء از کلمات و بیانات آن حضرت استخراج فنون علمیه و حکمتیه نموده اند باری این بیان حکیم قابل تأویلات محموده و محدوده هر دو بوده و هست و بعضی از بالغین حفظا لامر الله در ظاهر رد فرموده اند ولکن این عبد مسجون لا یدکر الا الخیر و دیگر الیوم یومی نیست که انسان مشغول

بادراک این بیانات شود چه که علم باین بیان و امثال آن انسان را غنی نموده و نخواهد نمود مثلاً حکیمی که باین کلمه تکلم نموده لوکان موجودا و الذین اقرؤا له فیما قال ثم الذین اعترضوا علیه کل در صقع واحد مشاهده میشوند هر یک بعد از ارتفاع نداء مالک اسماء از یمین بقعه نورا بکلمه بلی فائز شد مقبول و محمود و دون آن مردود چه مقدار از نفوس که خود را در اعلی ذروه حقایق و عرفان مشاهده مینمودند علی شأن ظنوا بان ماخرج من افواهم انه قسطاس توزن به الاقوال و اسطراب یؤخذ عنه تقویم المبدء و المال مع ذلک در ایام ربیع رحمن و هبوب اریاح امتحان ما وجدنا لهم من اقبال و لا من اقرار اگر نفسی الیوم بجمع علوم ارض احاطه نماید و در کلمه بلی توقف کند لدی الحق مذکور نه و از اجهل ناس محسوب چه مقصود از علوم عرفان حق بوده هر نفسی از این طراز اذیع اقدس ممنوع ماند از میتین در الواح مسطور ای حسین مظلوم میفرماید قول عمل میخواید قول بلا عمل کنحل بلا غسل او کشجر بلا ثمر در حکیم سبزواری مشاهده کن در ابیات خود شعری ذکر نموده که از آن چنین مستفاد میشود که موسائی موجود نه و الا زمزمه انی انا الله در هر شجری موجود در مقام بیان باین کلمه تکلم نموده و مقصود آنکه عارف بالله بمقامی صعود مینماید که چشمش بمشاهده انوار تجلی مجلی منور و گوشش باصغاء نداء او از کل شیء فائز این مقامات را حکیم مذکور حرفی ندارند چنانچه اظهار نموده اند این مقام قول و لکن مقام عمل مشاهده میشود ندای سدره الهیه را که بر اعلی البقعه ما بین بریه تصریحا من غیر تأویل مرتفع است و باعلی النداء کل را نداء میفرماید ایدا اصغاء نموده چه اگر اصغاء شده بود بذکرش قیام مینمود حال باید بگوئیم آن کلمه عاریه بوده و از لسانش جاری شده و یا از خوف ننگ و حب نام از این مقام و تصدیق آن محروم مانده او عرف و ستر او عرف و انکر باری بسا از نفوس که تمام عمر را در اثبات موهوم خود صرف نموده اند و در حین اشراق انوار حضرت معلوم از افق اسم قیوم محروم مانده اند الامر بید الله يعطی من یشاء ما یشاء و ینع عن یشاء ما اراد انه لهو المحمود فی امره و المطاع فی حکمه لا اله الا هو العلیم الحکیم "

در این ایام در یکی از الواح نازل: " کم من ذی عمامة منع و اعرض و کم من ذات مقنعة عرفت و اقبلت و قالت لک الحمد یا اله العالمین کذلک جعلنا اعلامهم اسفلهم و اسفلهم اعلامهم ان ربک لهو الحاکم علی ما یرید یا حسین قل لمن سئل دع الغدیر و البحر الاعظم امام وجهک تقرب الیه ثم اشرب منه باسم ربک العلیم الخبیر لعمری انه یربک الی مقام لا تری فی العالم الا تجلی حضرة القدم و تسمع من السدرة المرتفعة علی العلم انه لا اله الا هو المقتدر العزیز القدیر هذا یوم ینبغی لکل نفس اذا سمع النداء من مطلع البداء یدع الوری ورائه یقوم و یقول بلی یا مقصودی ثم لیبک یا محبوب العالمین قل یا ایها السائل لو یأخذک سکر خمر بیان ربک الرحمن و تعرف ما فیہ من الحکمة و التبیان لتضع الامکان و تقوم علی نصره هذا المظلوم الغریب و تقول سبحان من اظهر الجاری المنجمد و البسیط المحدود و المستور المشهود الذی اذا یراه احد فی الظاهر یجده علی هیکل الانسان بین ایدی اهل الطغیان و اذا یتفکر فی الباطن یراه مهیمن علی من فی السموات و الارضین استمع ما تنطق به النار من السدرة المرتفعة النوراء علی البقعة الحمراء یا قوم اسرعوا بالقلوب الی شطر المحبوب کذلک قضی الامر و اتی الحکم من

لذن قوی امین یا ایہا السائل قد ذکر ذکرک لدى الوجه فی هذا السجن المبين لذا نزل لك هذا اللوح الذى من افقه لاحت شمس الطاف ربك العزيز الحميد اعرف قدرها و اغل مهرها انها خير لك ان كنت من العارفين نسئل الله ان يؤيدك على امره و ذكره و يقدر لك ما هو خير لك فى الدنيا و الاخره انه مجيب دعوة السائلين و ارحم الراحمين يا ايها العبد اذا انجذبت من نفحات اشارات مالک الاسماء و استنورت بانوار الوجه الذى اشرق من مطلع البقاء توجه الى الافق الاعلى قل يا فاطر السماء و مالک الاسماء اسئلك باسمك الذى به فتحت ابواب لقائك على خلقك و اشرفت شمس عنايتك على من فى ملكك ان تجعلنى مستقيما على حبك و منقطعا عن سوائك و قائما على خدمتك و ناظرا الى وجهك و ناطقا بثنائك اى رب ايدنى فى ايام ظهور مظهر نفسك و مطلع امرک على شأن احرق السبحات بفضلك و عنايتك و احرق الحجيات بنار محبتك اى رب انت القوى و انا الضعيف و انت الغنى و انا الفقير اسئلك بجر عنايتك ان لا تجعلنى محروما من فضلك و مواهبك يشهد كل الاشياء بعظمتك و اجلالك و قوتك و اقتدارك خذ يدى بيد ارادتك و انقذنى بسلطانك ثم اكتب لى ما كتبه لاصفيائك الذين اقبلوا اليك و وفوا بعهدك و ميثاقك و طاروا فى هواء ارادتك و نطقوا بثنائك بين بريتک انک انت المقتدر المهيمن المتعالى العزيز الكريم "